

زیگموند فروید

پنج نوشتار

درباره‌ی تکنیک درمان روان‌کاوانه

ترجمه‌ی محمد مشری



انتشارات نیلوفر

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور : پنج نوشتار درباره‌ی تکنیک درمان روان‌کاوانه / زیگموند فروید؛
[گردآوری و ترجمه‌ی محمد مبشری].
تهران: نیلوفر، ۱۳۹۷.
مشخصات نشر : ۹۶ ص. ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.
مشخصات ظاهری : ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۸-۷۵۷-۶ شابک
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
موضوع : Psychoanalysis روانکاوی
شناسه افزوده : مبشری، محمد، ۱۳۳۴ - ، گردآورنده، مترجم
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۷ ب ۹ ق ۴۸ / BF ۱۷۳
رده‌بندی دیویی : ۱۵۰/۱۹۵۲
شماره کتابشناسی ملی : ۵۲۵۸۷۸۴



انتشارات بهان‌بوک

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن : ۶۶۴۶۱۱۱۷

زیگموند فروید

پنج نوشتار درباره‌ی تکنیک درمان روان‌کاوانه

ترجمه‌ی محمد مبشری

حروفچینی: شبستری

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۷

چاپ دیبا

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

فروش اینترنتی: www.behanbook.ir



فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۲۱	درمان روانی (۱۹۱۰)
۴۷	روش روان‌کاوی (۱۹۰۴)
۵۷	درباره‌ی روان‌درمان (۱۹۰۵)
۷۳	امکان‌های آینده‌ی درمان روان‌کاوی (۱۹۱۰)
۸۷	درباره‌ی روان‌کاوی بی‌قاعده (۱۹۱۰)

پیش‌گفتار مترجم

۱- مروری بر روش‌های روان‌درمانی مدرن

نگارندگان در این مجموعه روان‌پزشکی در این نکته اتفاق نظر دارند که زمینه‌ی حرفه‌ی درمانگری روان در سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم شکل گرفت و زمینه‌ساز این حرفه‌ی نو، زیگموند فروید^۱ بود. روش درمانی فروید از روان‌شناسی نوین^۲ برگرفته بود که آن را با نام «روان‌کاوی»^۳ می‌شناسیم و در مرحله‌ی نخستین شکل‌گیری این روش براساس تجربه‌های بالینی یوزف برویر^۴ و همکار جوان او زیگموند فروید در مجموعه مقاله‌هایی با عنوان «مطالعاتی درباره‌ی هیپنوتیزم»^۵ (۱۸۹۵) به جامعه‌ی پزشکی آن زمان معرفی شد. سپس با انتشار «تعبیر رؤیا»^۶ به قلم فروید (۱۹۰۰) دانش روان‌کاوی پا گرفت و با شتابی شگفت‌انگیز در همه‌ی جوامع متمدن جهان منتشر شد چنان‌که تا نیمه‌ی قرن بیستم روان‌کاوی را مترادف روان‌درمانی می‌پنداشتند، حال آن‌که درمان روان‌کاوانه فقط

1. Sigmund Freud

۲. Psychoanalyse (de)، به معنای «تحلیل روان» در فارسی با واژه‌ی «روان‌کاوی» شناخته شده است.

۳. Joseph Breuer، پزشک و فیلسوف اتریشی (۱۸۴۲-۱۹۲۵).

4. Studien über Hysterie

5. Traumdeutung

بخشی از روان‌کاوی است و روان‌درمانی به معنای عام، در همه‌ی گونه‌های دیگر درمان نیز حضور داشته است. می‌دانیم که هم شیوه‌های درمانی سنتی عامیانه و غیر علمی، هم درمان‌های علمی پزشکی همواره با نوعی روان‌درمانی همراه است. اما روان‌درمانی روشمند و حرفه‌ای بی‌تردید بر اساس روان‌کاوی فروید به وجود آمد و در جهت‌های مختلف شکل گرفت و به مکتب‌های گوناگون منشعب شد.

با آن درک بهتر از دستاوردهای فروید و ارزیابی روان‌کاوی از جنبه‌ی درمانی به تاریخ روان‌پزشکی پیش از فروید و زمینه‌های عصری که روان‌کاوی در آن پدید آمد رجوع می‌کنیم.

چند سال پس از آن که چارلز داروین^۱ اثر اصلی‌اش را با عنوان «درباره‌ی خاستگاه گونه‌ها» منتشر کند، زیگموند فروید چشم بر جهان گشوده بود (۱۸۵۶). پیشرفت دانش روان‌کاوی‌های حاصل از آن در این برهه‌ی تاریخی با شتابی بی‌سابقه شناخت انسان را با سرعتی گسترش می‌داد. دانش پزشکی هم متأثر از همین روند بود. بروکا ناحیه‌ی حرکتی زبان (سخن گفتن) را در مغز کشف کرده بود. بنابر مشاهدات وی، اگر این ناحیه آسیب می‌دید شخص دچار نوعی زبان‌پریشی^۲ می‌شد. نمونه‌ای دیگر از این تحول‌های نو، کشفیات ویلهلم وونت^۳ بود که با پژوهش درباره‌ی دریافت‌های حسی و درجه‌های گوناگون هشیاری و تأثیر عاطفه‌ها بر روندهای فیزیولوژیک به نتیجه‌های مهمی در حوزه‌ی فیزیولوژی حواس دست یافت.

1. Charles Darwin

2. On the origine of Species، این کتاب در سال ۱۸۵۹ منتشر شد و تکفیر داروین را از جانب هم‌عصرانی که پیدایی انسان را مبتنی بر روایات انجیل می‌دانستند در پی داشت.

۳. Pierre Paul Broca، (۱۸۲۴-۱۸۸۰) پزشک و آسیب‌شناس فرانسوی که امروز هم منطقه‌ی مربوط به موتوریکی سخن گفتن به نام او خوانده می‌شود.

4. Motorische Aphasie (de.)

5. Wilhelm Wundt، (۱۸۳۲-۱۹۲۰).

هنگامی که فروید در وین به تحصیل پزشکی مشغول بود نخبگان جامعه، دانشمندان و هنرمندان بیش از پیش از عقاید جزمی کلیسا فاصله می‌گرفتند. جهان‌بینی حاکم بر این قشر از حیث فلسفی ماده‌گرایی^۱ و دترمینیسم^۲ و از حیث علمی مکانیستی بود. روان‌پزشکان علت بیماری‌های روان را غالباً در بدن بیماران جستجو می‌کردند. مشهور است که تا میانه‌ی سال‌های هشتاد قرن نوزدهم بسیاری از پزشکان متخصص زنان، هیستری را اختلال زهدان می‌پنداشتند که می‌بایست با عمل جراحی و بیرون آوردن آن درمان می‌شد. این نحوه‌ی تفکر، یعنی سبب‌شناسی بدن زاد بیماری‌های روانی، در دهان باستان نیز وجود داشت. بقراط (۳۷۷-۴۶۰ ق.م) علت بیماری‌های روانی را ترکیب ناموزون اخلاط (یا مایعات) بدن می‌دانست. اما این نظریه در قرن‌های بعد به فراموشی رفت. در قرون وسطی طی چندین سده، بیماری‌های روانی را کیفر خداوند در پاسخ به رفتار و فکرهای گناه‌آلوده‌ی بیماران می‌پنداشتند و «درمان» این بیماری‌ها متناسب با تشخیص علت آن‌ها زندان و شکنجه، تبعید یا سوزاندن بیمار بر تلی از هیزم بود. برای مردم امروز شگفت‌انگیز است که قرن هفدهم که از زمان ما فاصله‌ی زیادی ندارد در اروپا و آمریکا اوچ این جنون عمومی بود. اما پس از افراط در خشونت، این جنون عمومی در قرن هجدهم فروکش کرد. از آن پس کسانی را که «دیوانه»^۳ تشخیص می‌دادند در مکان‌هایی چون زندان به غل و زنجیر می‌کشیدند. کوشش‌های انسان‌دوستانه‌ی معدودی از پزشکان در بهبود وضع این بیماران بی‌تأثیر نبود.^۴

1. Materialism

2. Determinism

۳. به ریشه‌ی این واژه در فارسی و مجنون (جن‌زده) در عربی توجه کنید.

۴. از آن میان یوهان وایر (Johann Weyer) در آلمان قرن شانزدهم، رابرت برتن (Robert Breton) در انگلستان قرن هفدهم و فیلیپ پینل (Philipp Pinel) در فرانسه‌ی قرن هجدهم به‌خصوص شهرت یافته‌اند.

قرن نوزدهم که تحت تأثیر انقلاب در علوم طبیعی و فناوری‌های حاصل از این علوم شکل گرفته بود پیشرفت‌های خود را بیشتر مدیون جهان‌بینی ماده‌گرا می‌دانست. دانشمندان علوم طبیعی غالباً نظریه‌هایی را که با روش‌های فیزیکی و شیمیایی قابل توضیح یا اثبات نبودند نفی می‌کردند. در حیطه‌ی روان‌پزشکی نیز چنین بود. اگرچه این رشته در مرز علوم طبیعی و علوم انسانی جای دارد و پژوهش در آن صرفاً با علوم طبیعی ممکن نیست. غالب روان‌پزشکان بیماری‌ها و اختلال‌های روان را محصول آسیب در عجز می‌پنداشتند. به بیان دیگر، روان‌پزشکی به عصب‌شناسی تقلیل یافته بود. در این رابطه به کشف مهم بروکا اشاره شد. پیشرفت در زمینه‌های دیگر پزشکی چون کشف میکروب‌ها توسط لویی پاستور^۱ و روبرت کُخ^۲ به عنوان علت بیماری‌های عفونی، که پیش از آن ناشناخته بودند و این‌گونه بیمارها را چون بلابای آسمانی برای مجازات بشر تصور می‌کردند، برداشت پوریوبوسی^۳ (اثبات‌گرایانه) از دانش را تعمیم می‌داد و تقویت می‌کرد.

اما در قرن نوزدهم متفکران دیگری هم بودند که درباره‌ی نوع دیگری از شناخت سخن می‌گفتند و می‌نوشتند. از نظرگاه روان‌شناسی شوپنهاور^۴ (۱۸۶۰-۱۷۸۸) و نیچه^۵ (۱۸۴۴-۱۹۰۰)، هم‌رین پیشتانان روان‌کاوی به‌شمار می‌آیند. شوپنهاور سال‌ها پیش از فروید به مفهوم ضمیر ناآگاه^۶ و اهمیت رانه‌ی جنسی در شکل‌گیری روان‌پی برده ربه صراحت در آثار خود بیان کرده بود. تخصص دانشگاهی نیچه زبان‌شناسی و اشتغال

1. Louis Pasteur

۲. Robert Koch، کاشف باسیل بیماری سل.

3. Positivism

4. Arthur Schopenhauer

5. Friedrich Nietzsche

6. (das) Unbewußte (de.)

7. Trieb (de.)

فکری او فلسفه بود، اما او نیز مانند شوپنهاور روان‌شناسی بی‌مانند به‌شمار می‌آید. به عنوان نمونه، این اندیشه‌ی نیچه که ما بی‌آن‌که خود بدانیم عقاید و ارزش‌هایی را برمی‌گزینیم که با وضع روانی و نیازهای فردی و اجتماعی‌مان تطابق دارد حاکی از شناخت عمیق او از وجود ضمیر ناآگاه است. بر اساس شباهت‌های روان‌کاوی فروید با افکار دو فیلسوف نامبرده که بسیار بعید است تصادف صرف باشد بسیاری از نویسندگان معاصر یقین دارند که فروید با فلسفه‌ی هر دو فیلسوف به‌خوبی آشنا بوده است. البته بنا کردن دستگاه روان‌شناسی نو بر مبنای ضمیر ناآگاه و روش درمانی حاصل از آن را ما به نیوگ فروید و معلومات وسیع او در زمینه‌های گوناگون هستیم که با بدون اشراف او به تاریخ و فعالیت پزشکی‌اش امکان‌پذیر نبود.

فروید در متن کوتاه با عنوان «شرح حال خود»^۱ می‌نویسد:

«اگرچه شرایط زندگی‌مان محدود بود، پدرم اصرار داشت حرفه‌ای را انتخاب کنم که با علائقم سازگار باشد. نه در آن سال‌های جوانی گرایش خاصی به مقام پزشک و فعالیت پزشکی در خود سراغ داشتم، نه در سال‌های بعد. انگیزه‌ی من نوعی عطش به دانستن بود که بیشتر به رابطه‌ی انسان‌ها متمایل بود تا به موضوعات طبیعت. در آن سال‌ها هنوز به اهمیت مشاهده که یکی از بهترین ابزارهای فروشنان این عطش است پی نبرده بودم... با این همه، آموزش‌های داروین، که در آن زمان موجب غرور بود برای من جاذبه‌ی شدیدی داشتند، زیرا امیدی نیرومند را برای فهمیدن جهان در من تداوم می‌بخشیدند. شنیدن نوشته‌ی زیبای گوته^۲ با عنوان

۱. Selbstdarstellung، زندگی‌نامه‌ای کوتاه به قلم فروید است که در آن مسیر حرفه‌ای خود را نیز ذکر کرده است.

«طبیعت» که آن را کمی پیش از به پایان رسانیدن دبیرستان در یک سخنرانی عمومی شنیده بودم، مرا مصمم کرد که در رشته‌ی پزشکی نام‌نویسی کنم». شتفان تسوايگ^۱ در «دنایای دیروز» به طنز نوشته است در آن روزگار رشته‌ای به نام «رابطه‌ی انسان‌ها» در دانشگاه وین تدریس نمی‌شد. این سخن به این معناست که روان‌شناسی حاکم در آن روزگار همان روان‌شناسی منطقی بر علوم تجربی بود که در بالا از آن سخن گفتم.

۲- مصمم شدن روان‌کاوانه

در روان‌کاوی از همان آغاز دو گرایش کلی پدیدار شد: یکی کوشش برای تبدیل روان‌کاوی به یک دانش پزشکی و فروکاستن آن به روش درمانی و دیگر تلاش برای پیوند دادن روان‌کاوی با دانش‌های دیگر. علت این واقعیت بی‌تردید در خردن دانش‌های بنیادین نهفته است، زیرا موضوع پژوهش آن هم به پزشکی مربوط است، هم به فلسفه و حوزه‌های دیگر علوم انسانی چون انسان‌شناسی، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی. این وضعیت دوپهلوی که درک و توضیح پدیده‌های روانی را دشوار می‌کند موجب آن است که در برخی از مردم گرایش به ساده‌گرایی و پناه بردن فرمول‌های صریح ایجاد شود. اما روان‌آدمی فرآورده‌ی روانی است که در آن عامل‌های بیولوژیک (از جمله ژنتیک)، اجتماعی (نژاد، فرهنگ) و هم آمیخته‌اند و بنابراین فقط با روش‌های علوم طبیعی قابل توضیح نیست. در سال‌های اخیر با پیشرفت سریع روش‌های تکنیکی معاینه‌ی پزشکی تحول بزرگی در حوزه‌ی عصب‌شناسی به وجود آمده است که تا چند دهه‌ی پیش چون افسانه‌های علمی-تخیلی به نظر می‌رسید. امروز به کمک ابزارهای مدرن می‌توان تغییرهای الکتریکی و شیمیایی را که

به هنگام فعالیت‌های مغز (از جمله دریافت‌های حسی، اندیشیدن، خواب دیدن و...) صورت می‌گیرد مشاهده یا اندازه‌گیری کرد.

برخی از دانشمندان که به روان‌کاوی تمایل دارند، می‌کوشند با استفاده از این ابزارهای جدید دانش عصب‌شناسی، مفاهیم و نظریه‌های روان‌کاوی را اثبات کنند. به نظر می‌رسد که امروز هم این تصوّر وجود دارد که حقایق روان‌کاوی را باید از این راه به اثبات رسانید که نشان دهیم مفاهیم و نظریات آن با روندهایی در مغز تطابق دارند. گویی که نشان دادن این تغییرات مادی برای فهمیدن آن چه در روان آدمی می‌گذرد از روش‌های دیگر روشنگرتر است. از زمان فروید تا به امروز این مشکل با نظریه‌ی روان‌کاوی همراه بوده است. فقدان معیارهای علوم تجربی در روان‌کاوی موجب شده است که برخی آن را غیر علمی بدانند. طرفداران این دیدگاه می‌گویند که فروید نیز در همان عصری که عمر آرزو داشت که روان‌کاوی را بر پایه‌ی زیست‌شناسی استوار کند اما عصب‌شناسی در عصر او به قدری ابتدایی بود که چنین کاری ممکن نبود. اگر این نحوه‌ی تفکر را پی‌گیری کنیم منطقاً به این نتیجه می‌رسیم که اگر در زمان حیات فروید روش‌های پژوهش دستگاه عصبی انسان به پیشرفتگی امروز می‌رسید، روان‌کاوی اصلاً به وجود نمی‌آمد. هدف روان‌کاوی عصب‌شناختی این است که آن چه را که می‌توان با روش‌های فیزیکی اندازه‌گیری کرد و با منحنی‌های ماری نشان داد جانشین ساختارهای نظری کند. مثلاً اگر بتوان دستگاه بازنمایی رانه‌ای را در مغز یافت، آن‌گاه ممکن است بتوان روش اندازه‌گیری برای تعیین کمیت آن رانه را به دست آورد و بدین ترتیب صحت مدل اقتصاد انرژی‌های روانی فروید را تأیید کرد.